

مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



3 می 2024

داکتر سید عبدالله کاظم

قابل توجه محترم جناب باری جهانی

(قسمت نهم)

فتح "تل" بوسیله سپهسالار محمدنادرخان؟

نگاهی به چگونگی حمله بر "تل" [تهل نیز گفته میشود]، طوریکه ظفرحسن ایبک آنرا شرح میدارد، میتواند ما را به واقعیت موضوع بیشتر آشنا سازد و بر بسا ادعاهای قبلی خط بطلان بکشد. ظفرحسن در ادامه می نویسد: «سپهسالار محمدنادرخان در متون خریطه ای جنگی را که من آماده کرده بودم، مطالعه و بررسی کرد و بر اساس آن برنامه رزمی خویش را بنا نهاد، ولی موضوع را به کسی نگفت.... روز بعد لشکر افغانی به روستای کوچک مرزی رسید که فاصله آن با پایگاه انگریزهای مستقر در تل و میرام شاه فقط یک روز پیاده راه بود... شامگاهان سپهسالار مرا و حضرت شوربازار را فراخواند و در مورد برنامه رزمی که آماده نموده بود، رأی ما را خواست... سپهسالار در عوض اینکه با افسران نظامی خود مشوره و برنامه جنگی خویش را آماده کند، خودش به تنهایی برنامه جنگی را ریخت و در مورد خوبی و خرابی آن از من که با هنر رزمی هرگز آشنا نبودم، خواهان مشوره و رأی شد و افسران خویش را به صورت کل بی خبر نگاهداشت. هدف او این بود تا برانگلیس ها حمله غافلگیرانه نماید و کسی برنامه هایش را به اطلاع دشمن ندهد.... بر رازداری من و حضرت صاحب اعتماد بیشتر کرد. سپهسالار در توضیح برنامه جنگی اش گفت [پرسید]: حمله بنیادی را بر تل باید انجام داد و یا بر میرام شاه؟ تصمیم بر آن شد که باید با تمام نیرو بر "تل" حمله صورت گیرد و در اینصورت میان لشکریان انگریزی مستقر در کوهات و پیوار شق [دوپارچگی] پدیدار میگردد و امکان حمله انگریز بر کابل کاملاً مرفوع میشود. (شرح مزید در صفحه 170 - 171)



(به اساس نقشه تاریخی فوق مندرج کتاب "نادر افغان" - فاصله بین خوست و سرحد در حدود 17 میل و همچنان فاصله بین سرحد و تهنانه تل نیز در همین حدود تخمین میگردد. کوتل پیوار در شمال نقشه در جوار سرحد قرار دارد و محلات سپین وام و میرامشاه در شمال وزیرستان تقریباً هریک به فاصله های کمتر از 14 میل از سرحد افغانی بطرف وزیرستان موقعیت دارند.)

«روز دیگر (27 می) سپهسالار صبحگاهان همراه با تعداد زیاد لشکر به طرف تل حرکت کرد.... هنوز فاصله ای را طی نکرده بودیم که با یک سپاهی برخوردیم که حامل پیام عبداللطیف خان برای سپهسالار بود [موصوف قبلاً طرف تل با یک دسته سپاه رفته بود تا برای ورود قوای اصلی به حفر

د پانو شمیره: له 1 تر 6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

مواضع دو عراده توپ بپردازد]. سپاهی برای ما گفت: مجاهدین منگل بدون اجازت به شهر تل حمله کردند و شهروندان تل از آنان به گرمجوشی استقبال نمودند. با وجود آن در شهر به خاطر چور و چپاول، انگریزها بالای مجاهدین آتش گشودند، بناءً عبداللطیف خان به خاطر حفاظت مجاهدین دستور داد تا گلوله باری توپ ها بر مواضع توپ های انگریزی آغاز گردد. چون توپها از نوع قدیمی بودند و نمی شد از موضع مستور به دور از دید دشمن آن را فیر کرد، گلوله توپهای انگریزی بریک پایه توپ ما اصابت کرد، توپ از کار ماند و توپچی افغان نیز زخمی گردید. چون مرهم و بنداژ در دست نبود، سپاهی زخمی درحالت زار قرار دارد. لشکر نیز شکست خورده و به عقب نشینی از سنگرهای خود آمادگی میگیرد.» (172 - 173)

سپهسالارباشنیدن این پیام به دو سوار محافظ خودهدایت داد تا پیام او را به لشکر رسانیده و لشکر به راه پیمائی ادامه دهند و به عجله خود را در محاذ جنگ برسانند؛ محافظان امرسپهسالار را قبول نکردند و گفتند که وظیفه آنها فقط حفظ جان سپهسالار است و بس. و سپهسالار شخصی دیگری را فرستاد و لشکر پس از سه ساعت یعنی بعد از ظهر به محاذ رسید. سپهسالار دستورداد که سپاهیان اردوی شاهی به کوه ها بالا شده هرگاه نیروی انگلیسی را دیدند، بر آنها آتش بکشایند. این بار سواران اردوی شاهی همان بهانه را پیش کشیدند که قبلاً آورده بودند و از فرمان سپهسالار انکار ورزیدند. ظفرحسن، پادشاه میرخان و محمد یوسف خان حاضر شدند این وظیفه را بدوش بگیرند و رهسپار کوه شدند. ظفرحسن می نویسد: «فضل خدا بود که نیروهای انگلیسی درکناره دریای گرم توقف کرد و بطرف ماها پیشروی ننمود و اگر به پیشروی ادامه می دادند، حتماً سپهسالار را با جمله سپاهیان به اسارت میگرفتند.» (شرح مزید 174)

«در هنگامی که اطمینان بردل های ما حاکم شده بود، از کوههای دور دست، جم غفیری را دیدیم که از دریای گرم بطرف سرحد افغانی می آیند. بسوی شان سوار فرستاده شد تا احوال آنها را بیاورد. سوار برگشت و خبر آورد که مجاهدان قبیله های منگل و جدران اند که همراه با مقادیری از رخت، سوی منزل خود رهسپار اند.» سپهسالار تعدادی از آنها را دوباره به طرف سنگر سوق داد و اما «پس از تحقیق واضح شد که وقتی قبیله های جدران و منگل بطرف شهر پیشقدمی میکردند، افسران انگلیسی از اطراف پایگاه های شان برآمده به قلعه تل پناه بردند و بدین ترتیب راه شهر به روی مجاهدین باز گردید. وقتی مجاهدین به شهر وارد شدند، اهالی تل با گرمجوشی از آنها استقبال کردند و برای شان شربت و ماست دادند.» (صفحه 175)

مجاهدین گمان کردند که جهاد پایان یافته و به دکانها حمله کردند و تکه را برداشته بصوب خانه های خود براه افتادند. شهروندان تل از این رویه مجاهدین متأثر شدند و همه دکانهای خود را بستند و بدین ترتیب نان و غذا برای مجاهدین دشوار گردید. در این روز نزدیک عصر بخش اعظم لشکر افغانی به میدان جنگ رسید و تا شامگاهان خیمه های خود را نصب کردند و به پختن غذا مبادرت ورزیدند. (شرح مزید، صفحه 175 - 176)

«روز دیگر توپ های "هویتزر" جرمنی بر بالای پیل ها بارشده به سنگر رسانیده شد، سپهسالار برای من گفت به اساس همان خریطه ای که در متون آماده شده است، فاصله میان این سنگر و قلعه تل را محاسبه نمایم [درحالیکه ظفرحسن صریحاً اعتراف کرد که هیچ آگاهی از امور نظامی نداشته است]. من با رجوع به خریطه، فاصله آنرا به مایل و گز گفتم، سپهسالار گفت آنرا به متر تبدیل نمایم، زیرا که فاصله انداخت این توپ به اساس متر محاسبه شده است و توپچی ها از عملیه تحویل [از گز به متر] بصورت کل بی خبر بودند و نمیتوانستند به اساس خریطه فاصله میان دو محل را تعیین نمایند. توپ در عقب کوه و دور از دید دشمن در موضعی جای داده شده بود و از همین رو قلعه تل که هدف گلوله باری بود، به نظر نمی آمد و بایست میل توپ از موضع مستور به سوی قلعه گشتانده می شد. توپچی این مسأله را هم نمیدانست. از این نافهمی افسران من دریافتم که سپاهیان افغان در وقت آرامی تعلیم رزمی ندیده اند.... از همین رو سپهسالار شخصاً توپ را به قعه تل نشانه گرفت و آتش کرد. مرمی توپ [تصادفاً] درست بر قلعه اصابت کرد و چون فاصله دقیقاً اندازه گیری شده بود، اولین گلوله برگدام قلعه اصابت کرد، باروت و توده های کاه ذخیره شده همه آتش گرفت و از قلعه ستونی از دود سیاه به آسمان بلند شد. مجاهدین با دیدن این وضع به قرارگاه های گرد و نواحی شهر که هنوز هم در تصرف انگریزها بود، حمله کردند، لشکر از دیدن این منظره از خوشی در جامه نمی گنجید. چند گلوله دیگر

نیز به سوی قلعه آتش شد. چون باروت و گلوله آن اندک بود و امید آمدن مهمات نیز از کابل نبود، از همین رو فیرآن توقف داده شد.» (صفحه 177)

«فرمانده انگریز پس از این گلوله باری، هواپیمایش را دستور داد تا سنگر توپ را دریابد، هواپیما به سوی محاذ ما حرکت کرد و از بالای ما گذشت، اما نه موضع توپ را یافت و نه سنگرهای لشکر ما را سراغ کرد بناءً بر ما بم فرو نریخت و بطرف سرحد افغانی پیش رفت و چند دقیقه بعد ما صدای افتادن بم ها را شنیدیم. وقتی شامگاهان به اردوگاه آمدیم، برای ما معلوم شد که آن هواپیما با دیدن خیمه ها چند بم بر آن افکنده است که در اثر آن چند مهتر و چند آشپز اردوگاه زخمی گردیدند.... روز دیگر چند گلوله به استقامت از توپ های جرمنی هویتز آتش شد و لشکر به محاصره قلعه دست یازید، اما اینکار ها قرین موفقیت نگشت و امیدی هم به تسلیم شدن افرادی که در داخل قلعه بودند، محسوس نبود و بمباری در آن روز ادامه یافت و وقتی هوا پیما بر سر آنها پرواز میکرد، همه کار و بار خویش را رها میکردند و می گفتند: "جهاز راغی.. جهاز راغی".» (شرح بیشتر 178)

«روز سوم جنگ سپهسالار مرا جهت راضی ساختن لشکریان انگلیسی به تسلیم شدن جانب تل اعزام داشت. من با خود پرچم سفیدی را حمل کرده بطرف قلعه بردم تا با فرمانده انگلیسی مذاکره و او را در امر حواله [تسلیمی] قلعه "تل" به لشکر افغانی راضی سازم. من داخل شهر شدم؛ همه دکانها مسدود بودند، در شهر نه تنها لشکریان، بلکه اهالی نیز به خاطر نبودن مواد اولیه زندگی در مضیقه قرار داشتند. من بوسیله رهنمای خود تاجران و صاحب رسوخان شهر را فراخوانده به آنها اطمینان دادم که به جان و مال شان هیچ زیانی نخواهد رسید... به این ترتیب نخست دکان های خوراکه فروشی و سپس همه دکانهای بازار باز گردیدند و زندگی روال عادی اش را گرفت.... اما سپاهیان داخل قلعه به مقابله ادامه میدادند و بر عابرین آتش می گشودند. از همین رو آمد و رفت میان محاذ ما و شهر با امن و اطمینان صورت نمیگرفت و من به سپاهیان پاسگاه اطلاع فرستادم که اگر آنها خویشتن را تسلیم ما نمایند، مورد عفو قرار خواهند گرفت و اسلحه شان به خود شان واگذار خواهد شد و مورد توبیخ قرار نخواهند گرفت. سپاهیان برخی از پاسگاه با اسلحه خویش نزد ما آمدند و من آنها را به خدمت سپهسالار اعزام داشتم. اما سپاهیان سایر پاسگاه ها که به قلعه تل نزدیکتر بودند، پاسگاه شانرا ترک گفتند و به داخل قلعه پناه بردند. من شب هنگام در شهر اعلان منع رفت و آمد نمودم و مردم را بدون اجازت از بیرون شدن خانه های شان منع کردم تا در تاریکی شب فتنه و فساد رونما نگرده... در حصص مختلف شهر پهره مقرر داشتم تا شب گزمه نمایند... و به این ترتیب من در نخستین شهر آزاد هندوستان نخستین اداره چی ملکی آن مقرر گردیدم و به خاطر همین نظم و انضباط در آن شب کدام حادثه ای رخ نداد.» (179 - 180)



(قلعه نظامی تل که بر بلندیهای شهرک تل قرار دارد)

«روز دیگر سپهسالار از همه سنگرهای افغانی بازدید به عمل آورد و دستور داد که با مشاهده اشاره مخصوص همه یکدم به قلعه گلوله باری نمایند و بعد از ظهر گلوله باری انجام یافت و پس از یک وقفه بار

د پانو شمیره: له 3 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکني د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

دیگر شروع شد، اما نتیجه ای مطلوب از آن بدست نیامد و مجاهدین نتوانستند داخل قلعه گردند. بعد از ظهر سرک میان کوهات و تل بوسیله هواپیماهای انگلیسی بمباردمان گردید. در آغاز هدف آنرا ندانستیم، اما بعد ها ما از کوه های اطراف توسط دوربین های دریافتیم که از این سرک یک تعداد سواران بسوی قلعه روان هستند. برای ما معلوم شد که برای لشکرانگریزمستقر در قلعه همان کمکی رسید که انتظار آنرا می کشیدند و به امید آن به پرچم سفید صلح ما کدام اهمیتی ندادند و از تسلیمی اسلحه خود امتناع ورزیدند... قبل از شام همان روز من مشاهده کردم ماشیندارهایی که به خاطر گلوله باری برپاسگاه های قلعه بسوی دریای گرم فرستاده شده بود، برقاطرها بار شده، از راه دره های کوهستانی باردیگر می آیند. من آن سپاهیان را توقف دادم و کوشیدم ایشان را به حرکت دوباره بصوب محاذ اعزام دارم، اما وضع آن سپاهیان به اندازه ای تغییر یافته بود که اگر من اندکی بیشتر اصرار می کردم، شاید آنها بر من شلیک میکردند. من مشاهده کردم که عقب نشینی سپاهیان از سنگر پایان یافت. به خاطر رساندن این خبر در جستجوی سپهسالار شدم، سرانجام در نماز شام نزد او رسیدم و از ایشان دریافتم که همه سپاهیان پیاده انتهای دریای گرم و سپاهیان مسلح ماشیندارها و توپها را در سنگرهای خود گذاشته و از دستور افسران خویش سرکشی نموده به طرف اردوگاه حرکت کرده اند. باقی لشکر با دیدن این وضع مورال خود را از دست داده و هرکس خودسرانه جهت عقب نشینی بطرف مرز افغانستان آمادگی گرفته است. حتی عده ای از سپاهیان بالای قاطران که برای حمل و نقل اسلحه تخصیص یافته بودند سوار شده راه افغانستان را در پیش گرفتند و وسایل جنگی را با سایر ابزار که بایست قاطرها حمل میکردند، در عقب خود به جا گذاشتند.» (181 - 182)

«رضای الهی همین بود که شام 27 می [6 جوزا 1298] از کابل فرمان امیرصاحب (امیرامان الله خان) مبنی بر متارکه جنگ با انگریزها برسد. در فرمان آمده بود که انگریزها آزادی افغانستان را پذیرفته اند. اما در عوض روی عقب نشینی لشکر افغانی تا فاصله دورتر از بیست مایل از مرز به توافق رسیده اند، بناءً نیروهای رزمی افغانی که زیر فرمان شما قرار دارند، فوراً سرزمین هندوستان را ترک بگویند و به طرف مرز حرکت کنند و بیست مایل دورتر از سرحد بیایند.» (183)

«با آمدن این فرمان بر فرار و عقب نشینی و شکست سربازان ما که خودسرانه به آن دست یازیده بودند، پرده افتاد. سپهسالار به اساس حکم امیرصاحب از یک طرف به لشکر دستور داد تا به طرف مرز حرکت کند و از طرف دیگر مرا دستور داد تا به فرمانده انگریزها در تل نامه ای به زبان انگلیسی بنویسم و آنرا بدست معتمد خویش که تصادفی [؟] به تل آمده بود، گسیل داشت. در نامه عنوانی فرمانده انگریزها آمده بود که میان حکومت های افغانی و انگلیس متارکه صورت گرفته است و امروز (اول جون) نیز از دوازده بجه شب درین محاذ آتش بس نافذ میگردد.....»

«مردم خوست ازین وضع درهم و برهم [لشکر که روبه فرار گذاشته بودند - کاظم] آگاهی نیافتند و نه موضوع در حلقات رسمی کابل نفوذ کرد. همه گمان میکردند که لشکر در تل به پیروزی دست یافته و صرف به اساس فرمان امیرصاحب عقب نشینی صورت گرفته است. از خوش قسمتی سپهسالار صاحب و گرم و عنایت خداوندی که شامل حال او گردید، این شکست در انتظار مردم رنگ فتح و پیروزی را به خود گرفت و بر عزت او افزود.» (صفحه 184)

سپهسالار طبق فرمان مرکز قوای خود را به بیست مایل از خط سرحدی بیرون کشید، ولی به دلیلی اهمیت استراتژیک پیوار که حمله به کابل از آن طریق به سهولت ممکن بود، از اجرای امر مرکز خودداری کرد، چنانچه ظفر حسن ایبک می نویسد:

«سپهسالار به امیرصاحب نامه ای فرستاد که در آن نوشته بود: به استثنای پیوار نیروهای افغانی از همه محاذ ها به فاصله بیست مایل از مرز عقب نشینی کردند، اما از پیوار یک قدم هم عقب نخواهند رفت. اگر با وجود آن امیر صاحب و کابینه وی به عقب نشینی نیروهای رزمی از پیوار اصرار دارند، او این حکم را نمی پذیرد و نتیجه تنگین این عقب نشینی را نمی تواند بردمت خود گیرد. بناءً ترجیح میدهد از عهده اش استعفا دهد تا فرمانده دیگری بیاید و جای او را بگیرد و این حکم را عملی سازد.» (صفحه 186)

سپهسالار برای قناعت دادن امیر یک هیئت سه نفری را به شمول ظفر حسن ایبک و وظیفه داد تا به کابل برود و موضوع را به امیر تشریح نماید. ظفر حسن ایبک می نویسد: «روز سوم ما به کابل رسیدیم و در همان روز به حضور امیر صاحب باریاب شدیم... استحکام سنگرهای پیوار را برای امیر صاحب بیان کردیم و به کمک خریطه و میز ریگی اهمیت منطقه را واضح نمودیم و عرض کردیم تا وقتی کوتل پیوار در دست ما باشد، انگریز هیچگاه از طریق خشکه نمی تواند بر کابل حمله کند و از حملات هوایی نباید بیم داشت. اما اگر از پایگاه پیوار نیروهای ما عقب نشینی کنند، اینکار یک اشتباه بزرگ نظامی خواهد بود. بنابراین باید پیشنهاد انگریزها در این ارتباط بایست رد گردد...» (صفحه 188)

این نگرانی سپهسالار بيمورد بود، زیرا انگلیس ها در نظر نداشتند از طریق محاذ جنوبی و کوتل پیوار به کابل حمله کنند، بر عکس آنها با تمرکز جدی قوا در محاذ خیبر میخواستند نخست به جلال آباد و سپس کابل را زیر فشار قرار دهند، اما دولت انگلیس به دلایل مختلف با این نظر حکومت هند بر تانوی موافق نبود و اجازه نداد تا قوای انگلیسی از محل اشغالی "دکه" در خاک افغانستان فراتر قدم گذارد. این بود گزارشاتی مختصر از صفحات کتاب ظفر حسن ایبک اقتباس گردید و واقعیت فتح "تل" را بیان کرد.

اینکه چگونه قوای افغانی و قبایل میسود و وزیر و نیز تعدادی از افرادی ها توانستند بر قسمت هایی از ساحات هند بر تانوی در محاذ جنوبی پیشروی کنند و بعضی نقاط نظامی آنها را از جمله وانه، سپین وام، سروکی و گومل تصرف نمایند، به قول "شتر اوس هوپ" R. Strauss-Hupe یکی این بود که: «پلان عمومی جنگ توسط انگلیس ها طوری طرح شده بود که در قسمت های وزیرستان (جبهه جنوبی) و بلوچستان (جبهه قندهار) در حالت دفاعی بمانند و با مؤثرترین قوای عمده خود به مقابل جلال آباد (خیبر) پیشروی کنند و هدف شان جدا ساختن جنگجویان قبایل سرحد آزاد از قوای اردوی افغان، مستحکم ساختن "خیبر" و باز کردن راه به کابل بود». (زمانی، داکتر عبدالرحمن: "بازنگری دوره امانی و توطئه های انگلیس"، جلال آباد، 2013، صفحه 77)

همچنان راجع به تخلیه قوای انگلیسی از "گومل" تا "وانه" در یکی دیگر از اسناد محرمانه انگلیسی آمده است که قوماندان عمومی انگلیس به صاحب منصب مربوطه خود چنین هدایت داد: «با در نظر داشت این حقیقت که بعد از دخول قوای افغان به مجاورت "ریچل" و یکجا شدن قوای قبایلی با آنها، حفظ خطوط ارتباطی از "گومل" تا به "وانه" برای ما ناممکن خواهد بود، باید پوسته های نظامی "وانه، سروکی و گومل" را تخلیه کنیم. برای انجام این کار باید وقت زیاد را در نظر گرفت تا گارنیزون های وفادار موجود بتوانند به سلامتی به "روب" و یا "مرتضی" عقب نشینی کنند... موفقیت بزرگ عملیات ما در جبهه دکه و جلال آباد شاید تمام پلان جنگ افغان ها را تغییر دهد... اگر وضعیت وخیم شود، تمام پوسته های نظامی بالاتر از میرامشاه را تحت قوماندان قوماندان عمومی تخلیه کنید، پوسته های بالاتر از میرامشاه یا باید ترک شوند و یا هم به وزیری های که اگر تاحال دوست باقیمانده باشند، با وعده پاداش بسیار سخاوتمندانه برای حفاظت سپرده شوند...» (برای شرح مزید دیده شود: زمانی، مأخذ قبلی.. صفحه 78 - 79)

هدف اصلی انگلیس ها در تقویه مزید جبهه مشرقی را میتوان از متن ذیل که در اسناد محرمانه انگلیس تصریح شده است، به وضاحت درک کرد: «در افغانستان برای ناکامی گنجایشی وجود ندارد. وقتی ناکامی امان الله با اشغال جلال آباد توسط قوای ما فاش شود، چانس خوبی برای رد کردن امان الله توسط افغان ها و باز نمودن راه برای یک امیر جدید، کسیکه معامله با او برای ما مشکل نباشد، موجود است» (زمانی، مأخذ قبلی.. صفحه 78)؛ در این ارتباط سؤال مهم آنست که هدف انگلیس ها از یک امیر جدید که معامله با او آسان باشد، کدام شخص خواهد بود؟ آیا کسی دیگری به نظر آنها بهتر از سپهسالار خواهد بود؟

اینکه پیشرفت در جبهه جنگ تا چه حد به درایت و کاردانی سپهسالار محمد نادرخان بستگی داشت و تاچه حد انگلیس ها میدان را برای پیشرفت قوای او خالی کردند، سؤال است قابل بحث، زیرا موفقیت در فتح تل و وانه میتوانست موجب شهرت و معرفت سپهسالار در سرتاسر افغانستان گردد و از این معلوم میشود که انگلیسها از همان وقت میخواستند برای رسیدن محمد نادرخان به حیث امیر جدید زمینه سازی نمایند. در این ارتباط به سند ذیل توجه شود که در رساله "نادرخان و خاندان او" درج گردیده است، چنانکه نویسنده آن رساله با تعجب

از خود می پرسد: «چه معنی دارد که دولت معظم انگلیس در جبهه مشرقی یک قدم عساکر و قبایل افغانی را موقع پیشرفت نمیدهد. در جبهه غربی، قندهار نیز لکها نفر غازیان قندهار یک قدم پیشرفته نتوانستند و بلکه دهه و سپین بولدک از طرف قوای برطانیه اشغال میشود، ولی فقط در جبهه سمت جنوبی است که قوای هوایی و زمینی برطانیه شکست میخورند؟ در حالیکه قشون افغانی و قبایل جنوبی یک طیاره و توپ بزرگ ندارند و با تفنگ کهنه "بغل پر" جنگ میکنند. درین مورد عقلای بشر قیاس کرده میتوانند که برای کدام مقصد سپهسالار نادرخان را بعنوان فاتح و ملقب به "فیلد مارشال" ساختند؟ ولی جبهات مشرقی و قندهار را با قوای مدھش زمینی و هوایی کوفتند! و در نتیجه همین دسایس سیاسی و حربی برطانیه بود که نادرخان بحیث فاتح از سمت جنوبی برگشت و جای سپهسالار صالح محمد خان را که در دهه شکست خورده بود، گرفت و وزیر حربیه و سپهسالار منحصر بفرد قشون افغانی شناخته شد.» (نویسنده رساله - مهاجر افغان: "نادرخان و خاندان او"، چاپ اول 1951، چاپ دوم پشاور 2001، صفحه 20 و 21؛ به گمان اغلب نویسندگان اصلی این رساله پوهاند عبدالحی حبیبی خواهد بود که حین اقامت خود در پاکستان در همان سالهای 1950 مقالات تند و تیز علیه خانواده سلطنتی افغانستان می نوشت و به نشر می سپرد.)

برای معلومات مزید باید علاوه کرد که سپهسالار محمد نادرخان هنگام عزیمت بسوی محاذ جنوبی (مورخ اول ثور 1298 ش - 22 اپریل 1919 م) با قوای ذیل همراه بود: یک کدک نظامی رکابی مع صاحب منصبان، دو عراده توپ هویتزر و هشت عراده توپ 9 پن قاطری، صدسوار رساله شاهی و چند راس فیل نظارت نقلیات و جباخانه مطابق سهمیه اردو. (وکیلی پولزائی: "نگاهی به تاریخ استرداد استقلال افغانستان"، کابل 1368 ش، صفحه 60)

به همین ترتیب نویسنده رساله "مهاجر افغان" مکتوب دیگر سپهسالار محمد نادرخان را نقل میکند که بتاريخ 29 شعبان 1337 ق [8 جوزا 1298 ش] از جبهه جنوبی عنوانی برادرش شاه ولی خان به این مضمون ارسال داشته است: «ارجمند عزیز الوجودم شاه جان رکاب باشی [شاه ولیخان] در حفظ و امان الهی باشند. ازینطرف خیریت کلی حاصل است. بخاطر جمعی شما مشغول کارهای خود باشید. بقرار اطلاعاتیکه رسیده است، سپاهیان انگریز جنگ نمیکنند و چند جای و چهاونی را بخوشی خود خالی میکنند. همین موقع نیکنمایی آن ارجمند و برادران است. بدون پریشانی و دغدغه خاطر پیشرفت کنید. بطرف وانا بروید. مقابله نخواهید دید. برای من خاطر جمعی داده شده است. بکاردانی و هوشیاری شما این تعلق دارد که مردمان دیگر ازین احوال و کیفیت خبر نشوند. ولی شما این در آنجا و میان درین طرف فتح کنیم. باقی آن ارجمند عزیز الوجود را به خدا می سپارم که باید متوجه بوده باشید. مورخه 29 شعبان 1337 ق، امضا: محمد نادر»

با وجودی که جنگ در طول سه هفته در جنوبی هنوز در حال پیشرفت بود، شاه امان الله پیشنهاد متارکه را که جانب انگلیس بتاريخ 3 جون 1919 (12 جوزا 1298 ش) ارائه کرده بود، قبول نمود و جنگ را متوقف ساخت و بعد از آن تاریخ با استفاده از این دست آورد مهم نظامی، خواست تا داعیه استقلال افغانستان را از طریق مذاکرات سیاسی دنبال کند. لودویک آدامک افغانستان شناس مشهور امریکائی که آثار متعدد در باره افغانستان دارد، راجع به پی آمد نهائی جنگ سوم افغان و انگلیس به این نظر است که: «برتانیه در جنگ سوم افغان پیروز نگردید، هر دو طرف اراضی یکدیگر را اشغال کرده بودند و پیکارهای فیصله کن صورت نگرفت و هیچ یک از هر دو طرف بصورت مشخص شکست نخورد، لیکن این جنگ به تسلط و اقتدار برتانیه در افغانستان خاتمه داد و افغانها حق دارند که در آن جنگ خود را پیروز اعلان نمایند، ولو اینکه در نهایت این پیروزی را در ساحه دیپلوماسی بدست آوردند، تا اینکه آنرا در میدان جنگ کمایی کرده باشند.» (آدامک: "تاریخ روابط سیاسی افغانستان از زمان امیر عبدالرحمن خان تا استقلال"، ترجمه علی محمد زهما، صفحه 151)

(ادامه دارد)

ارشیف: مطالب دیگر محترم داکتر سید عبدالله کاظم